

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی-پژوهشی

سال هشتم-شماره دوم-تابستان ۱۳۹۴-شماره پیاپی ۲۸

محمدحسین فدائی طنزپرداز چیره‌دست اما گمنام معاصر و مقایسه اشعار او

با طنزپردازان مشهور

(ص ۴۰۹-۳۸۹)

امید مجد (نویسنده مسئول)^۱ - شیرین صمصامی^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۴/۱۰

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: ۱۳۹۴/۰۵/۲۷

چکیده:

طنز بیان سختیهای زندگی و مشکلات جامعه (حقایق تلخ) با زبان و بیانی شیرین است تا با توجه به آن، حاکمان و مردم به اصلاح جامعه و رفتار خود بپردازند و شامل آثاری است که بیان آنها بصورت جدی، دشوار و گاه غیرممکن مینماید. این نوع ادبی از دیرباز در ادبیات فارسی کاربرد داشته است. طنز در دوران معاصر نیز با توجه به مسائل جدید و روابط متفاوت انسانها جایگاه والای خود را حفظ کرده و حتی تحکیم بخشیده است.

یکی از شاعران معاصر که مجموعه شعری طنزآمیز، اجتماعی و انتقادی با عنوان *لبخند کویر* از خود بیادگار نهاده، محمدحسین فدائی (۱۳۰۴-۱۳۹۳ ش) شاعر دل‌آگاه طبعی است. او طنز را در امور مختلف و به شیوه‌های گوناگونی بکار گرفته و از آن در خندانن مخاطب، بیان مسائل انتقادی - اجتماعی و به چالش کشیدن اشخاص و مشاغل و غیره بهره برده است. نکته قابل توجه در کلام فدائی، رعایت حدود است. او تلاش میکند با بیان مشکلات موجود، بدون توهین به دیگران در راستای پویایی جامعه حرکت کند. در این مقاله پس از معرفی این شاعر و آثارش، کاربردهای طنز در شعر فدائی را بررسی میکنیم و سپس ضمن مقایسه‌ای اجمالی میان برخی مضامین مشترک اشعار او و مجلات مشهور طنز در روزگارش، جایگاه والای او در این عرصه را نشان میدهیم. در هر حال، نبود امکانات در شهرستان و دوری از محیط ادبی پایتخت، گمنامی این شاعر توانمند را در پی داشته است.

کلمات کلیدی: محمدحسین فدائی، شعر معاصر، طنز، لبخند کویر، گل آقا، توفیق، طبع.

^۱ دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران majdomid@ut.ac.ir

^۲ دانشجوی دکتری ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد واحد بین‌الملل، مربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد طبع

مقدمه:

طنز، روایتی واقع‌گراست که شکل و لحن واقع‌گرایانه ندارد. گوینده در طنز برای گریز از واقعیت نامطلوب نعل وارونه میزند تا از خود، نشان مستقیمی برجای نگذارد. طنز تفکربرانگیز است و ماهیتی پیچیده و چندلایه دارد. گرچه طبیعت طنز بر خنده استوار است؛ اما خنده را تنها وسیله‌ای برای نیل به هدفی برتر و آگاه کردن انسان به عمق ناپاکیها مینگارد.

توجه به طنز، با طرح مسائل سیاسی، اجتماعی و انتقادی در متون ادبی، رابطه تنگاتنگی دارد. بنابراین هر شاعر و نویسنده‌ای به میزانی که درد جامعه و مردم برای او ملموس بوده، به طنز توجه کرده است؛ از اینرو منحنی طنز در ادبیات فارسی، در کل، سیری صعودی طی کرده و به جایگاه قابل توجهی رسیده است. چنانکه میدانیم در ادبیات سنتی پیش از مشروطه، شگرد طنزنویسی جلوه و جلال چشمگیری نداشت و بجز عبید زاکانی، شاعر یا نویسنده دیگری را سراغ نداریم که بتوان وی را طنزپرداز تمام‌عیار بشمار آورد. روح فاضلانه حاکم بر ادبیات سنتی، مانع از اقبال کلی اهل ادب به این شیوه بوده است؛ از اینرو کار عبید، در شکستن این فضای کلیشه‌ای و توجه جدی به طرز طنز، نوعی انحراف از نرم ادبیات آن دوره بود. با این حال، در لابه‌لای آثار بزرگان ادب فارسی به طنزهایی جالب توجه بازمیخوریم؛ مثلاً میتوان در آثار بزرگانی چون سعدی، حافظ، اوحدی مراغه‌ای، جامی و یغمای جندقی نوشته‌ها و سروده‌های طنزآمیزی مشاهده کرد. حتی در بخشهایی از طبیات سعدی، ما با روحیه‌ای اصلاح‌گرانه مواجهیم و این همان نکته‌ای است که سخن هزل‌آمیز را به طنز نزدیک میکند (تأملی در معنا و مراد طنز و جایگاه طنز در ادب فارسی، ص ۲۲-۲۳).

در فاصله میان افول و طلوع دو طنزپرداز بزرگ قزوینی - عبید زاکانی و علی‌اکبر دهخدا - هزل‌نویسان و فکاهی‌پردازان متعددی در پهنه ادب فارسی ظهور کرده‌اند که کارشان بیشتر بر شوخی و لودگی و خوشمزگی استوار بود و به جهت عدم توجه به جنبه انتقادی و اصلاحی یا کمرنگ بودن آن نمیتوان آثار آنها را طنز واقعی بحساب آورد؛ بلکه بهتر است به اینگونه آثار عنوان «هزل» یا «فکاهی» اطلاق شود؛ همچون: *تحفه طنز سام‌میرزای صفوی، عقاید/النساء آقاجمال خوانساری و تذکره یخچالیه مذهب اصفهانی*. البته در این میان، طنازی دیوان *اطعمه بسحق اطعمه* ارزش‌والایی دارد. این شاعر با استقبال و جوابگویی و تضمین اشعار شاعران پیشین و معاصر و سرودن اشعاری در توصیف غذاها، محرومیت طبقات فرودست جامعه را به نمایش میگذارد. از غالب اشعار بسحق نوعی زهرخند پیداست. وی بجای شرح مستقیم مفاسد جامعه، بیان آرزوی گرسنگان را در بوی سفره متنعمان برگزیده است (رک: طنز بسحق اطعمه، ص ۱۳۳-۱۳۴).

دوره مشروطه را باید دوره رستاخیز طنز در ادب فارسی بشمار آورد. در پی انقلاب مشروطیت، ادبیات طنزآمیز حقیقی که لبه تیز خود را بیش از افراد، متوجه اجتماع و معایب عمومی جامعه

ساخته بود، پدید آمد. از این زمان به بعد، طنز را در مفهوم حقیقی آن و با رویکردی سیاسی، اجتماعی و انتقادی در آثار شاعران و نویسندگان می‌بینیم. از میان خیل طنزپردازان این دوره، شاعران و نویسندگانی چون علی‌اکبر دهخدا، نسیم شمال، ایرج‌میرزا، میرزاده عشقی، ابوالقاسم لاهوتی و ابوالقاسم حالت، عیار طنزشان کاملتر است. در دوره مشروطه، طنز در آذربایجان و قفقاز نیز رونق و شکوه خاصی پیدا کرده بود. طنزپردازان آذربایجان عموماً به دو زبان فارسی و ترکی و گاه عربی شعر می‌گفتند و مطلب مینوشتند؛ از این میان، میرزا علی‌اکبر صابر، میرزا علی معجز شبستری، حکیم لعلی تبریزی، حجت‌الاسلام نیر و کریمی مراغه‌ای سرآمد بودند (رک: از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۳۹-۴۰).

اما درباره دوره معاصر باید اذعان کرد که جلوه‌های طنز در ادبیات متعهد و آرمانگرای انقلاب اسلامی و دفاع مقدس رو به فزونی نهاده و تنوع بیشتری در مضامین یافته است؛ بهمین دلیل، افزون بر موضوعات سیاسی - اجتماعی، مکاتب فکری و اعتقادی و مسائل فرهنگی و اقتصادی نیز در معرض نقد و نظر طنزپردازان واقع شده است. طنز در این دوره به هزل و هجو تمایل کمتری دارد و اخلاقیتر شده است. آثار طنزآمیز و متعهد این روزگار در دو حوزه قابل بررسی است؛ نخست حوزه ادبیات رسمی، که لحن و زبان فاخرتر و ارزش ادبی بالاتری دارد و دوم، حوزه طنز مطبوعاتی که صمیمیتر، خودمانیتر و به‌روزتر است. در حوزه ادبیات رسمی، شاعران و نویسندگانی چون سید حسن حسینی در مجموعه‌های برده‌ها و نوشداروی طرح ژنریک، علیرضا قزوه در مجموعه از نخلستان تا خیابان، قادر طهماسبی فرید در پری‌شدگان و یوسفعلی میرشکاک در دیپلمات‌نامه، میداندار این عرصه‌اند. اما شمار صحنه‌گردانان طنز و فکاهی در پهنه مطبوعات براتب بیشتر است که مشهورترین آنها عبارتند از: کیومرث صابری فومنی (گل‌آقا)، ابوالفضل زرئوی، هوشنگ معمارزاده، ابراهیم نبوی، نجف دریابندری، محمد خرمشاهی، شهرام جوادی، مسعود کیمیگر، پرویز روحبخش، بهروز قطبی، محمد رفیع ضیائی، محمد صالحی، خسرو شاهانی، منوچهر احترامی و ابوالقاسم صادقی (برداشت آخر، ص ۷۰-۳۰۰).

البته در میان این افراد نام‌آور، کمتر مجالی برای طنزپردازان بومی و ساکنان شهرستانها که بدشواری به مجامع ادبی و رسانه‌های جمعی پایتخت دسترسی دارند، داده شده است؛ از اینرو بسیاری از این صاحب‌ذوقان مستعد در گمنامی زیسته و از دنیا رفته‌اند. شاعر و طنزپردازی که از این زمره است و در این مقاله برآنیم تا به معرفی وی بپردازیم و جنبه‌های طنز او را تحلیل کنیم، محمدحسین فدائی نام دارد. طنز در آثار فدائی بسیار قوی و مؤثر است. وی با اینکه سواد چندانی نداشت، از خود اشعار طنزی قوی و ماهرانه برجای گذاشت. علاوه بر دلایل پیش‌گفته، انتشار و پخش ضعیف آثار وی را باید از جمله دلایل ناشناخته ماندن این شاعر محسوب کرد. تاکنون هیچ

تحقیقی درباره اشعار این شاعر صورت نگرفته و ضرورت پژوهشی در این باره با توجه به اهمیت آثار طنزش واضح است.

۱- زندگی و آثار محمدحسین فدائی:

محمدحسین فدائی در ۹ تیرماه ۱۳۰۴ هجری شمسی در روستای کوچک چپروک از توابع طبس به دنیا آمد. پدرش علی‌اکبر کشاورز بود و در ضمن به کار بنایی نیز میپرداخت. وی تنها چند ماه به مکتب رفته بود؛ با وجود این، طبع شعری بسیار قوی داشت. متأسفانه فقط چند شعر از علی‌اکبر چپروکی برجای مانده که در انتهای کتاب *لبخند کویر* فرزندش و همچنین در کتاب *گنج سعادت* او به طبع رسیده است. گزافه نیست اگر بگوییم محمدحسین، طبع شعر را از پدرش به ارث برده است. وی همچون پدر خود، سواد چندانی نداشت و تنها چند ماه در مکتبخانه به تحصیل پرداخت. محمدحسین شعر گفتن را از جوانی شروع کرد؛ اما بدلیل جو بیسواد حاکم بر روستا و عدم استقبال دیگران بناچار شاعری را کنار گذاشت. دوری فدائی از شعر و شاعری مدت‌ها ادامه داشت تا اینکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در ۲۲ بهمن ۱۳۶۱ به جلسه شعرخوانی دعوت شد و با خواندن شعری با مطلع:

دمید باز به الطاف خالق اکبر / شعاع صبح سعادت ز مطلع خاور
مورد استقبال قرار گرفت. او در سال ۱۳۶۲ نیز در مراسمی با حضور شعرای نامی خراسان با خواندن قطعه شعری مقام اول را کسب نمود. سرودن مجدد شعر در میانسالی و پس از مدت‌ها سکوت، ویژگی مثبت و برجسته‌ای را به اشعار فدائی بخشید و آن اینکه تجربه وی در زندگانی و معاشرت با اقشار مختلف جامعه، شعرش را پخته و مشتمل بر مضامینی کرد که از جهان‌دیدگی و توشه پر بار زندگی او حکایت دارد. این شاعر با ذوق خدادادی و طبع لطیفش آثار ماندگاری از خود بیادگار گذاشت:

- ۱- *گنج سعادت* با محوریت دین و اخلاق که در ۱۶۰ صفحه با قطع رقعی چاپ شده است.
- ۲- *منظومه حدیث کسا* با متن عربی که در ۳۸ صفحه با قطع جیبی تألیف گردیده است. قالبی که شاعر برای هنرنمایی برگزیده، قصیده است.
- ۳- *راهی بسوی دوست* در مدح و مصیبت اهل بیت (ع) که در دو جلد به قطع سلطانی و در ۳۷۰ صفحه طبع شده است. البته این کتاب را دوستداران شعر او در تعداد معدودی به طبع رسانده‌اند.
- ۴- *کشکول فدائی*: این کتاب مشتمل بر نه باب دارای اشعاری در پند و اندرز، اشعار دینی به زبان محلی، چکامه‌های انقلابی، نامه‌هایی به دوستان، قصایدی در وصف امام هشتم (ع) و امام زمان (عج)، امتحان طبع برای سرودن شعر نو و لطایفی برای رفع خستگی خوانندگان است.
- ۵- *لبخند کویر* که اغلب از قطعاتی با مضمون طنز و لطیفه تشکیل شده و در قطع وزیری در ۲۵۰ صفحه به چاپ رسیده است. البته در باب دوم کتاب، اشعار اندکی در قالب غزل مشاهده می‌شود.

این اثر و طنزپردازی فدائی در آن موضوع اصلی این پژوهش است و پس از این بتفصیل در این‌باره سخن خواهیم گفت.

محمدحسین فدائی سرانجام به سال ۱۳۹۳ ش چشم از جهان فرو بست.

۲- نگاهی به لبخند کویر:

۲-۱ فصل بندی کتاب:

این مجموعه شعر طنز در بیست و دو باب و به شیوه‌ای سنتی و موضوعی فصل‌بندی شده است؛ بابهای این کتاب چنین عناوینی دارند:

۱- مقدمه و تاریخ تألیف کتاب *لبخند کویر* ۲- درباره مطایبات و الطیبات ۳- مسافرت مؤلف به خراسان ۴- اشعار فکاهی بزبان محلی ۵- درباره بانوان و خواتین ۶- درباره کودکان و فرزندان خلف و ناخلف ۷- درباره کلفتها و نوکرها ۸- درباره پزشکان ۹- درباره شعرا ۱۰- درباره زشت‌رویان ۱۱- درباره دروغ‌گویان ۱۲- درباره لئیمان ۱۳- باب ابلهان ۱۴- درباره دزدان ۱۵- درباره خوابهای عجیب ۱۶- درباره سلاطین و خوانین ۱۷- درباره ظریفان ۱۸- درباره نظام‌وظیفه ۱۹- درباره گدایان ۲۰- درباره کاه‌رستورانها ۲۱- درباره حیوانات و حشرات ۲۲- متفرقات

شاعر در این بابها، موضوعات و حکایات طنزآمیز و یا فکاهی را بگونه‌ای که مرزبندی آنها بدرستی مشخص نیست، به خواننده ارائه می‌دهند. البته همچنانکه از عنوان برخی بابهای ابتدائی برمی‌آید، اشعاری از این مجموعه، طنزآمیز یا فکاهی نیست.

۲-۲ برخی مهارتهای کلی شاعر:

قالبهای شعری مورد استفاده در *لبخند کویر* قصیده، مثنوی و اغلب قطعه است. فدائی در قافیه‌سازی مهارت دارد و بخوبی میتواند واژه‌ها را در جای قافیه بنشانند. وی گاه در قوافی و ردیفهای شعر خود دچار التزام میشود. بعنوان نمونه، در شعر «جوان تنبل پاکدامن» با مطلع:

برای دختری در انگلستان رسید این تلگراف گنگ مجمل
(همان: ص ۴۶)

قافیه مختوم به «ل» باعث شده که شاعر بناچار کلمات دشوارتری را برای قافیه شعر انتخاب کند؛ مثل: محول، معجل، مفصل، تفضل، انزل، مقفل و حنظل. این نوع قافیه‌پردازی در چند سروده دیگر او هم دیده میشود (رک: همان: ص ۴۷، ۱۱۱ و ۱۴۲).

گاهی ایجاز در کار شاعر، شعر او را به شاهکاری مبدل می‌سازد. این ایجازها در محور عمودی و افقی متن مشاهده میشوند. در محور عمودی، پرشهای معنایی وجود دارد و در محور افقی، کوتاهی جمله‌ها و صرفه‌جویی در واژه‌ها شاهکار می‌آفریند که نه تنها مخلّ معنا نیست، بلکه بشکل اعجاب‌برانگیزی معنازا بشمار میرود. «شهر بی‌سلیقه» در میان اشعار فدائی، نمونه زیبایی از ایجاز افقی است:

احمق بی‌سلیقه نادان
همه را بود این سخن به زبان
(همان: ص ۵۵)

نیست شاکتی و این بود اعجاز
بر نیاید ز مردگان آواز
(همان: ص ۸۴)

که دو شعر ای ادیب دانشور
بین کدامینشان بود بهتر
دومی ز اولی است نیکوتر
(همان: ص ۹۳)

جز شما نیست دیگری بیطار
چیسست رنج و کسالت سرکار
(همان: ص ۸۴)

البته در اشعار فدائی، گاه اطناب مشهود است؛ مثلاً در قطعه «حناق دروغ» مضمون تکراری مکرر زنان بشکل مبسوطی دیده میشود (همان: ص ۵۶).

زبان سروده‌های فدائی در لحن کویر گاه بسیار قوی و دارای فصاحت و بلاغت است. بعنوان نمونه، وی در قطعه «مرد کور و زن لافزن» هنر توصیف را به حد اعلای رسانده است:

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| زلف مشکین نه، بل شب دیجور | روی زیبا نه، بلکه صبح وصال |
| چشم نی بلکه نرگس مخمور | نی دهن بلکه پسته خندان |
| ذقن و ساعدی چو سیب و بلور | پیکری دلربا چو نقره خام |
| تیغ مژگان چو دشنه فغفور | قوس ابرو چو خنجر بهرام |

(همان: ص ۹۵)

تشبیهات زیبای حسی دهان به پسته، چشم به نرگس و ابرو به خنجر بهرام که به صنعت زیبای تلمیح هم آراسته شده، جالب توجه است. باب دهم کتاب مملو از این نوع تشبیهات است. تلمیح و تلمیح از دیگر آرایه‌های مورد استفاده اوست که در قسمت طنز تمثیلی و استفاده از آیات واحادیث و وقایع تاریخی در همین مقاله به آنها اشاره شده است.

شوی را باغضب چو خانم خواند
گفت آری شب عروسیمان

و:

دکتری گفت یک نفر از من
چون ظریفی شنید این گفتا

نمونه‌ای از ایجاز عمودی:

شاعری نزد اوستادی رفت
گفته‌ام اذن ده که برخوانم
شعر اول چو خواند گفت استاد

و:

با پزشکی به طعنه گفت یکی
داد پاسخ نه حضرت آقا

استفاده درست و بهنگام از صنعت تجاهل‌العارف در «گفتگوی سقراط با شرطه» مهارت فدائی در کاربرد آرایه‌های گوناگون را نمودار می‌شود. او در روندی منطقی با استفاده از واژه «جانی»، دری به جزئیات می‌گشاید تا با طولانی‌تر کردن ماجرا، میدانی برای طنزپردازی بیشتر بیابد. در انتهای شعر، خواننده بدون هیچ مقاومتی طبیب را بعنوان یک «جانی» می‌پذیرد:

| | |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ناگهان یک نفر به وضع عجیب دیگری زد بر او ز دور نهیب لیک هیچ اعتنا نکرد ادیب از برت این پلید بدتر کیب؟ من ندانم که باشد او ز چه تیپ گُشد ای از خرد نبرده نصیب که بُد اینسان دَوان به وضع غریب بیند از تیغ و خنجرش آسیب که تو خواهی نمایش تأدیب باشدش شغل کشتن و تعذیب که بُدش صورتی عجیب و مهیب هم کند پر ز پول مردم، جیب کاین بدیع زمانه بود طبیب (همان: ص ۸۴) | بود سقراط روز کسی در راه از کنارش گذشت با تعجیل که بگیرش که جانی است این مرد گفت مأمور: از چه کرد فررار گفت: گفتی که جانی است، ولی گفت: جانی است آن که جان‌داری گفت: پس بود این جوان قصاب گفت: ابله! نه آنکه حلق کسان گفت: این مرد پس سپاهی بود گفت: بدبخت آنکه در گه صلح گفت: فهمیدم این بود جآباد گفت: نی آنکه هم کشد آدم گفت: آقا به من پس اول گوی |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

در مقابل، برخی از سروده‌های طنزآمیز فدائی سطح متوسطی دارند. فدائی معضل خیانت مردان را در شعر «فرشته‌ای که پرواز نمی‌کرد» بزبانی ساده بیان می‌کند:

| | |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| جان مادر به من بگوی این راز کاینقدر هست نغز و دلکش و ناز که پَرَد در هوا به شیب و فراز از چه در وی نباشد این اعجاز؟ اندر این مدت مدید و دراز که تو هستی فرشته‌ای طنّاز چون شنید این سخن گرفت به گاز او از این خانه می‌کند پرواز (همان: ص ۷۹) | کودکی نزد مادر آمد و گفت خود چه باشد فرشته مادر جان گفت مادر: فرشته خود ملکی است گفت: مادر! بگو که کلفت ما من ندیدم که هیچگاه پرد چون که بابام دیشبی می‌گفت مادر از شدت غضب لب را گفت: مادر برو که فردا صبح |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

فدائی گاه سوژه‌هایی را برمیزیند که اگر با زبان معیار و به نثر بیان شوند، هیچ تغییر حالی در شنونده ایجاد نمی‌کنند اما او با هنر نظم‌ش، لبخند را بر لبان شنونده مینشاند:

ضمنِ گردش به باغ وحش، به شوی
گفت: زبان گر که داشت، گو میگفت
گفت با عشوه نوعروسِ قشنگ
چه به من این پلنگ زیبارنگ؟
نام من گوره‌خر بود نه پلنگ
گفت: میداشت گر زبان میگفت:
(همان: ص ۴۱)

گرچه زبان اشعار فدائی در اکثر موارد مستحکم و حاکی از تسلط شاعر بر زبان و ادب فارسی است، اما چند مورد از اشعار وی از نظر معنایی مبهم است و خواننده بدرستی منظور شاعر را در نمی‌یابد. شعرهای «مادرش یا پدرش» (همان: ص ۷۱) و «عکاس باشی» (همان: ص ۱۸۲) از این جمله است. البته یکی از شگردهای طنزپردازی، خلق ابهام در شعر یا نوشته میان دو معنای متناقض و عدم قطعیت در ترجیح یکی بر دیگری است (ارزش ادبی ابهام از دومعنایی تا چندلایگی معنا، فتوحی: ص ۳۱)؛ اما ابهامی که در معدودی از اشعار فدائی مشاهده میکنیم، بدلیل نحو ضعیف و یا مضمون نازل ایجاد شده است.

۳- انواع طنزپردازی در لبخند کویر:

طنز برخاسته از بطن اجتماع است و ادیب طنزپرداز، چاره‌ای جز بازگو کردن فرهنگ حاکم بر جامعه‌اش ندارد؛ چه موافق آن باشد و چه مخالف. فدائی نیز از این قاعده مستثنا نیست. وی بخوبی میدانند که هر تجدد و تحرکی تابع عادات اجتماعی است. او نگران عدم همپایی تجدد و تمدن است و به این نکته وقوف دارد که هر چند جامعه او بزودی وارد عرصه تجدد خواهد شد؛ اما به سلاح تمدن مجهز نیست. او در نگاه خود مانند دیگر شاعران و طنزپردازان به بنیانهای فکری جامعه‌اش سرک می‌کشد و در جستجوی زوایای پنهان آن است.

بطور کلی جایگاهی که فدائی از آن زاویه به طنز مینگرد، همچون سایر طنزنویسان، یک جایگاه سیاسی - اجتماعی است؛ جایگاهی که هیچ طنزنویسی نمیتواند بر آن تکیه نزند؛ اما نکته اساسی این است که طنزنویس نه یک رجل سیاسی و نه یک نظریه‌پرداز اجتماعی است. او فقط دردها و کاستیهای جامعه را بازگو میکند. وی تنها احساس مسئولیت میکند تا به نظریه‌پردازان و هوشیاران و مصلحان تلنگر بزند. فدائی برای تبیین اهداف خود، از شیوه‌های گوناگونی در سروده‌های طنزآمیزش بهره میگیرد:

۳-۱ طنز اجتماعی (Scoffing Social)

در این نوع طنز، نگرانیهای فردی، خانوادگی، اجتماعی، همراه با آلام و دلواپسیها، تشویشها و پریشان‌حالیها، ضمن بحث طنزگونه مورد مذاقه قرار می‌گیرد. شاعر در کنار خرده‌گیری از افراد تأثیرگذار جامعه، همچون: دولتمردان، سرمایه‌داران، زورگویان و طبقات مرفه، در قالب طنز به بیان اتفاقات، انحرافات، کژیها و نادرستیها همت میگمارد و در اصلاح امور، طنزآزانه به صدور رأی

میپردازد. وی در فصلی از کتابش با عنوان «درباره سلاطین و خوانین»، این طبقه را بخاطر کم-کاریهایشان مورد مؤاخذه قرار میدهد:

رفت در نزد شه بناله یکی
پول و اموال من بسرقت برد
گفت خوابیدی از چه تا که برد؟
که بدم خواب و یک نفر طرّار
چاره‌ای کن برای آن غدار
گفت: پنداشتم تویی بیدار
(لبخند کویر، فدائی: ص ۱۳۸).

فدائی گاه کاستیهای آنان را با زبانی تند در سطح عوام یادآور می‌شود. «شاه قاجار و رفتگر» (همان: ص ۱۴۲) و «فقط به اصفهان قانع بود» (همان: ص ۱۴۱) نمونه‌ای صریح برای ابراز بیکیفایتی این طبقه است. قاضیان هم از نگاه تیزبین فدائی در امان نیستند. قطعاً «با همان سرعت» درباره رشوه‌گیری قاضیهاست:

گفت قاضی: به جرم سرعت ده
مرد فوراً نهاد شصت تومن
که ببخشید با همان سرعت
به یکی سی تومن تو بی‌چانه
بر روی میز و گفت رندانه
بنده خواهم روم سوی خانه
(همان: ص ۲۱۵).

فدائی در شعر دیگری نیز به زورگوئی اجانب و سلطه آنان در مردم ایران در سالهای پیش از انقلاب اسلامی اشاره میکند و قانون کاپیتالاسیون را چنین به سخره میگیرد:

عصر طاغوت جیب آمریکا
بُد روان ناگهان گرفت به زیر
مردک بینوا ز صدمه جیب
پیکرش آمبولانس زانجا برد
از یکی قاضی اندرین باره
صدمه‌ای گر ندیده باشد جیب
در شمیران به سرعتی چون باد
پاسبانی که ره نشان میداد
زار او خونین بگوشه‌ای افتاد
روی تخت مریض‌خانه نهاد
شد چو پرسش جواب زینسان داد:
بیگمان پاسبان شود آزاد
(همان: ص ۲۰۳).

فدائی در حکایت دیگری نیز مأموران مالیات و دارایی را به باد انتقاد میگیرد که آنگاه که بوی پول به مشامشان میرسد، آن را به هر دشواری و حيله‌ای از چنگ مردم خارج میکنند:

در یکی خانه بود مهمانی
ناگهان جیغ خانم خانه
گفته شد: بچه سکه‌ای به گلوش
لاجرم گرد بچه جمع شدند
لیک بیهوده بود گرچه پزشک
هم ز اشراف عده‌ای افزون
شد بلند و سؤال از او شد چون
رفته و نی برون شود نه درون
همه تا بلکه آورند برون
که بُد آنجا نمود سعی افزون

ناگهانش وزیر دارایی
بعد هم در هوا تکانی چند
گفت آنگه به دوست مالیه‌چی
پولها را ز توی هر سوراخ
پا گرفت و سرش نمود نگون
چونکه دادش پرید خود بیرون
خوب داند که تا به مکر و فسون
چون بایسد که آورد بیرون
(همان: ص ۲۱۷)

وی به اینکه کارمندان ادارات دولتی زمان زیادی از وقت اداری را به بیهودگی میگذرانند، انتقاد دارد و این انتقاد را در داستانی طنزآمیز در معرض دیدگان خواننده قرار میدهد:

به یک اداره گه عصر یک دهاتی رفت
سرایدار بگفتش که عصر تعطیل است
بگفت: آه! مگر کار عصرها نکنند
بگفت: خیر، به صبحی نمیکند کس کار
برای کار ضروری و داشت بس تعجیل
اداره‌ها، شده مغزت مگر مریض و علیل؟
اداره‌جات که تا کارها شود تسهیل
وگر نه عصر که خود هست بسته و تعطیل
(همان: ص ۲۲۴).

۳-۲ طنز اخلاقی (Scoffing Exhortative)

در طنز اخلاقی، طنزپرداز به زوایا و رفتارهای اخلاقی جامعه میپردازد و از منظر خود تفسیر به‌رأی میکند. نیشخندهای حاصل از این نوع تأثر، خنده تلخ و تأثیری هزل‌انگیز است. موضوع و هدف غایی در اینگونه طنزها، بیشتر اصلاح رفتارهای فردی و جمعی جامعه است. فدائی دو باب از کتابش را به این نوع طنز اختصاص داده است. دروغگویان و لثیمان دستمایه او برای آموزش رفتارهای درست اجتماعی هستند:

سؤال کرد ز ابلیس یک تن ای ملعون
جواب داد: ز دلّالها چو آنهایند
چراکه من بدروغی رضایم و آنها
ز کیستی ز همه بیش راضی و خرسند؟
مرا عزیزتر از هر برادر و فرزند
خورند باز به روی دروغشان سوگند
(همان: ص ۹۹).

این نوع ادبی که در آثار کلاسیک زبان فارسی بسامد بالایی دارد، بیشتر به روابط زناشویی میپردازد. در شعر فدائی، قطعه زیر از این نوع قلمداد میشود:

مرد زرگر به خانه شب چو رسید
که چه کردی تو با زن دگری
چونکه سقا که سالها آرد
مشک آب آوردید چون امروز
مردک این چون شنید حیران گفت
خواست تا دستبندی از زر ناب
کرد خانم به او به‌خشم اظهار
که همان شد به خانه‌ات تکرار؟
آب آن نیکمرد بسی آزار
دست من را گرفت و داد فشار
که بلی خانمی پری‌رخسار
سازمش با بسی نقوش و نگار

ضمن اندازه دست او محکم من فشردم ولی فقط یکبار
گفت زن: آری آنچه با غیری میکنی با تو آن کنند اغیار
(همان: ص ۲۱۳).

۳-۳ طنز تعلیمی (Scoffing Didactic)

برخی از گویندگان و نویسندگان زبان فارسی، بویژه مجلس‌گویان، ضمن بیان حکایت‌های کوتاه، تعلیم را با ظرافت و با استفاده از قالب تمثیل با طنز ممزوج و طبقات مختلف جامعه، خصوصاً عوام را برای تلاش در کسب علم و معرفت‌اندوزی ترغیب و بر سر ذوق می‌آوردند. فدائی شاعر نیز که هدفی جز سعادت بشری در دستور کار خود ندارد، با خوش‌ذوقی خود، برای رسیدن به مقامات فاضله، تلاشی مضاعف بکار میبرد تا به طریق ممکن بتواند همگان را از جاده طریقت به عالم حقیقت بکشاند. وی در حکایت «بگذار سؤال کند» با لحنی نیشدار شرمزدگی انسانهای بیسواد را بسخره میگیرد. مادر در پی سؤالات بی‌درپی کودکی از پدرش و جوابهای نادرست وی، میکوشد او را از این تنگنا نجات دهد تا بیش از این، در مقابل فرزند شرمسار نشود (همان: ص ۱۸۳) و یا حکایت عاشقی که زندگی را بر خود تنگ کرده است:

یک جوان گفتا ز درد عاشقی محنتی بدتر بود آیا دگر؟
گفت: یک تن گر که درد گشنگی میکشیدی ای جوان خیره‌سر
آن زمان معلوم میگشستت چطور عاشقی از کلهات آرد به در
(همان: ص ۲۱۴).

فدائی با طرح اختلاف دو شیخ پیش‌نماز که به تقسیم مسجد میانجامد، ضمن آنکه دادوستدهای دنیوی را پوچ و اختلافات ظاهری را سست و بی‌بنیاد میداند، بر این اصل تکیه میکند که هر پدیده‌ای سرانجام به نابودی منجر میشود و مرگ، پایان‌بخش همه اغراض بشری است:

چونکه بین دو شیخ پیش‌نماز وقتی افتاد اختلاف عظیم
چاره آخر بر آن گرفت قرار که شود مسجد از وسط به دو نیم
لاجرم با کشیدن دیوار یافت آن رخنه جیدل ترمیم
لیک یک روز رندکان چیدنند مجلس سوگواری و ترحیم
با دعا و تلاوت قرآن هم نثار گلاب و آش و حلیم
هر که گفتی: عزا و ماتم کیست گفتنش: مُرده کردگار کریم
چون یکی گفت: حق کجا میرد کاوست باقی و لایزال و قدیم
گفتنش: گر خدا نمرده چرا مینمایند خانه‌اش تقسیم
(همان: ص ۱۵۲).

شاعر در شعر طنزآمیز و دلپذیر دیگری، تنها موتورسواران را مجاز به استفاده از پیاده‌روها قلمداد میکند تا بدین طریق، به آنان گوشزد نماید که این رفتارشان مخاطرات فراوانی دارد:

| | |
|--------------------------------|----------------------------|
| نیمه‌جان شد به خانه مردک و گفت | که: مرا یک موتورسوارِ شریر |
| کرد مجروح در پیاده‌روی | واستخوانم نمود خُرد و خمیر |
| زن چنانش چو دید زد فریاد | بارها گفتمت تو مردکِ پیر |
| که: مَرُو بر پیاده‌رو هرگز | چو شدی، حال مزدِ خویش بگیر |

(همان: ص ۲۱۲)

۳-۴ طنز تفسیری

شاعران گاه برای تفهیم اندیشه‌های خود به مخاطب، از تمثیلات انسانی (Parable) و حیوانی (Fable) در قالب طنز استفاده کرده‌اند. داستان امثال یا مثال داستانی (Exemplam) گونه‌ای از تمثیل انسانی بشمار میرود. نتیجه اخلاقی داستان تمثیلی، معمولاً در ضرب‌المثل کوتاه و قابل تفسیر مختصر میشود. شنونده بمحض شنیدن داستان تمثیلی - بدلیل شهرت فراوانی که دارد - به نتیجه اخلاقی آن، که معمولاً ضرب‌المثل یا سخن کوتاه مشهوری است، پی میبرد. در این نوع طنز، شاعر بدون استفاده از صنایع ادبی مانند اغراق، ابهام، کنایه و قیاس به شرح موضوع میپردازد. نمونه‌ای از اینگونه طنز را میتوان در مثالهای زیر مشاهده کرد:

چیزی که عوض دارد، گله ندارد (رک: امثال و حکم، ج ۴، ص ۱۹۲۳):

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| گفت یک تن: ندیده گر، دیدم | خواستگار زنی ز روی صفت |
| چون فرستاد عکس خود لیکن | بود بسیار زشت و بدصورت |
| حال حیرانم آنکه با چه حیل | رهم از این بلا و این محنت |
| گفتنش: عکس خود تو هم بفرست | خود زود زود تا به هم وصلت |

(فدائی، لبخند کویر: ص ۵۴).

تخم مرغ دزد شتر دزد میشود:

| | |
|------------------------------|--------------------------------|
| گشت چون دزدِ خزانه دستگیر | ز امر شه محکوم شد بر چوب دار |
| خواستندش چون سوی بالا کشند | گشت مادر را از آنها خواستار |
| چونکه آمد مادرش برسرزنان | گفت: ای فرخنده‌مأمِ دل‌فگار |
| زانه‌مه رنجی که بُردی بهر من | از تو هستم تا قیامت شرمسار |
| حال خواهم آن زبانی را که پند | بر سرم می‌کرد همچون دُر نثار |
| بوسمش یک بار شاید آورد | بر دل بی‌صبر من صبر و قرار |
| بر زبانش لیک تا دندان نهاد | نصف آن را کند و گفت: ای نابکار |
| یاد داری تخم مرغی را که من | گاه خُردی زان فقیر هم‌جوار |

چونکه دزدیدم تو گفتی مرحبا
از همان تحسین آنروز تو بود
دزدِ مخزن گشت طفلِ تخم‌دزد
دیگری هم گر توانستی بیار؟
آنچه با من کرد دست روزگار
وین ثمر زان تخم زشت آمد به بار
(همان: ص ۱۲۸).

بر سیه‌دل چه سود خواندن پند (رک: امثال و حکم، ج ۱، ص ۷۵):

به دشت بود یکی گرگِ ظالمی که نبود
نگشت هیچ شبی صبح و هیچ روزی شب
گرفته بود در آن کوه عابدی مسکن
بروز کی چو نظر کرد گرگِ ظالم را
ز روی موعظه گفتش که: از خدای بت‌رس
سزای ظالمِ خونخوار غیر آتش نیست
بداد آنقدرش پند تا که کرد خیال
ولیک گرگ بگفتش: اگر چه پند شما
ولی دهید اجازت که تا روم زیرا
بغیر کشتن و درهم‌دریدنش کاری
کز او نشد به فلک ناله شرباری
کنار چشمه آبی [و] گوشه غاری
بدید تند رود رو به سمت کهنساری
که سخت ظالم و خونخوار و مردم‌آزاری
نمای ترکِ ستم گر تو خائف از ناری
که بعد از این ننماید ستم به دیتاری
به است هر یک از آنها ز در شهواری
به پشت کوه چرد گوسفند بسیاری
(فدائی، لبخند کویر: ص ۱۷۲)

همچنین اشاره به امثالی چون «آنچه کنی به خود کنی گر همه نیک و بد کنی»، (رک: همان، ص ۲۱۲؛ امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۲۰۶)، «دزد ناشی به کاهدان میزند» (رک: لبخند کویر: ص ۱۲۹)، «کار هر بز نیست خرمن کوفتن» (رک: همان: ص ۱۷۲؛ امثال و حکم، ج ۱، ص ۱۶۴)، «دبگ به دیگ میگوید رویت سیاه» (لبخند کویر: ص ۲۰۶؛ امثال و حکم، ج ۲، ص ۸۴۸) و «تربیت ناهل را چون گردکان بر گنبد است» (رک: لبخند کویر: ص ۱۰۹؛ امثال و حکم، ج ۱، ص ۵۰۲) دیده میشود که نشان از توجه شاعر به فرهنگ عامه و امثال رایج در میان مردم دارد. این اشعار را میتوان گنجینه‌ای ارزشمند از داستانهای امثال فارسی محسوب کرد. برخی از این مثلها را فدائی بجای عنوان اشعار استفاده کرده است.

۳-۵- طنز تمثیلی (Scoffing Allegorical)

پیروان این طرز بسبب تأویل‌گرایی، به لفظ توجه خاصی ندارند و اساساً هدف غایی آنان در بیان مطالب، دریافت و ارائه معانی باطنی است، بدین جهت تمثیل را بعنوان راهی برای درک معنای والاتر برمیزنند. به نظر نگارنده، آنچه فدائی در قالب داستانهای بظاهر ساده مطرح کرده، بر تفکری عمیق استوار است. حکایت «استعفا از مسلمانی»، تمثیلی از متعصبینی است که همیشه راه را خطا میروند (همان: ص ۱۱۷)، حکایت «احمقتر از احمق» نیز شرح حال عوامی است که از پی هر قیلی، قال میکنند:

عده‌ای بهر صید ماهی بود
چند تن هم روان پی آنها
دید یک تن چو اولیها را
که عجب احمقید رودی خشک
زین سخن فوری اینچنین گفتند
که تو احمقتر از ز ما خواهی

سوی رودی بسودن آب روان
تا از آنها خرنده‌شان ارزان
شد ز کردارشان بسی خندان
ماهیش در کجاست ای نادان
در جواش گـروه صـیـادان
باش کآیند مشـتریبـامان
(همان: ص ۱۲۴)

۴- شیوه‌های طنزپردازی فدائی:

محمدحسین فدائی همچون دیگر طنزپردازان با هدف اصلاح مفاسد اجتماعی و تهذیب اخلاق انسانی، به شیوه طنزپردازی روی آورده و برای رسیدن به هدف، راههای مختلفی را امتحان کرده است؛ به بیان دیگر، فدائی یک جا نمی‌ماند و یک موضوع را هدف تیر سخن خود نمی‌سازد؛ به همه جا سر میکشد و بازیگوشی قلمش مرزی نمی‌شناسد؛ از اینرو چندان به راه‌حل نمی‌اندیشد و این بدان دلیل است که وی نظریه پرداز سیاسی و اجتماعی نیست. او کاستیهای جامعه خود را در قالب سخنهاي بظاهر شیرین و خنده‌دار اما درحقیقت تلخ بازگو می‌کند و قضاوت را به دیگران و اصلاح را به مصلحان وامی‌گذارد. همه نکته‌ها و دقیقه‌های فدائی، ساده و روان پرداخته شده است؛ باسوادان میتوانند بخوانند و بیسوادان بشنوند و لذت ببرند. این طنز بدلیل همین سادگی و بازیگوشی، توقفگاه هر خواننده و شنونده‌ای است که از سرزمین شیرین طنز اما گزنده او عبور میکند.

۴-۱ منظوم کردن لطایف کهن:

فدائی عنوان سوزش را از لطیفه‌های گذشته می‌گیرد؛ اما محتوا را در مورد حقایق جامعه خود تغییر میدهد. نکته قابل توجه درباره فدائی انتخاب بیان است. قطعه «همه از همینند» یادآور داستان روستایی و شهری در مثنوی است. البته بیان مولانا جد و کلام فدائی طنز است. از لحاظ محتوا نیز، هیچ شباهتی با گفته مولانا وجود ندارد؛ هرچند هر دو به مبارزه با فرهنگ جامعه خود مشغولند و دریافته‌اند زندگی اغلب مردم بر پایه بهره‌وری از دیگران مبتنی است. فدائی در این داستان طنزآمیز میکوشد سرشت بدون تغییر آدمیان را برای استثمار هم‌نوعش در دو عصر، با فاصله زمانی دهها قرن به نمایش بگذارد. البته در این مقایسه غیرمستقیم، راه داستان فدائی به سوی دیگری میرود:

رمه‌داری رفیق دیرین بود
چون به شهر آمدی پذیرائیش
او بسی بار کردی این تکرار
خود نیاید بر سر گله‌مان

با یک آقا که بود شهرنشین
دوست کردی به سفره‌ای رنگین
کز چه با این رفاقت دیرین
با عیال و امیر و مجد و مهین

سفره‌ها گسترم به صبح پسین
ظرف شیریش آورید و همین
که: برادر قرار بُد نه چنین
کو سر شیر و خامه شیرین؟
آنچه گفتمی تمام هست از این
صبحدم سوی شهر زار و غمین
رفت در شهر روزی آن مسکین
که چه فرمایی ای رفیق گزین
آمدم بینم و امیر و شهین
آلت و در جواب گفتم چنین
از همینند، خوب این را بین
(همان: ص ۱۰۴)

تا که از خامه و پنیر و کره
لیک چون شد به چادرش روزی
مرد کاین دید گفت با حیرت
پس پنیرت چه شد؟ کجاست کره؟
مردش اندر جواب گفت: رفیق
مرد شد زین جواب خامش و رفت
بعد چندی ز بهر دیدن دوست
در چو زد، شد رفیق در پس در
گفت: بیچاره احمد آقا را
مرد فوراً گرفت بر روی دست
که: برادر شهین و احمد و مجد

۴-۲ منظوم کردن وقایع تاریخی:

فدائی با اشاره به جهانگشایی تیمورشاه گورکانی و ملاقات او با حافظ شیرازی، این حادثه و جواب ظریفانه حافظ به تیمور را با طبع طنز خویش طنزآمیزتر میکند:

فتح، گفتند کاندرا این باره
گر دل نازکش بدست آره
در عوض بخشش به یکباره
کابل به بینواي زن باره
این دو تا شهر از یکی قاره
به یکی ماهروی مکاره؟
دید و گفت ای فقیر بیچاره
خشتکش باشد اینچنین باره
(همان: ص ۹۲)

کرد تیمور چون بخارا را
گفته حافظ که ترک شیرازی
هم سمرقند و هم بخارا را
خواند زانرو به خشم حافظ را
من به صد رنج زان خود کردم
تو به یک خال هندویش بخشی
او به شلوار لیفه پاره خویش
از همین جوده‌ها و بخششها

این حکایت براساس نکته‌ای تاریخی است که در برخی از منابع از جمله *تذکره الشعراء*، دولت‌شاه سمرقندی درباره ملاقات تیمور گورکانی و حافظ شیرازی در شیراز به سال ۷۹۵ ق آمده است. دولت‌شاه در ادامه سخن درباره بذله‌گویی حافظ، این حکایت را نقل میکند و مینویسد که تیمور در شیراز از حافظ پرسید: «من به ضرب شمشیر آبدار اکثر ربع مسکون را مسخر ساختم و هزاران جای و ولایت را ویران کردم تا سمرقند و بخارا که وطن مألوف و تختگاه من است، آبادان سازم؛ تو

مردک به یک خال هندوی ترک شیرازی، سمرقند و بخارای ما را میفروشی...؟» حافظ در جواب تیمور گفت: «از آن نوع بخشندگی است که بدین روز افتاده‌ام.» (تذکره الشعراء: ص ۳۰۵-۳۰۶). البته برخی با توجه به سال وفات حافظ و مسائل دیگر، این حکایت را از نظر تاریخی صحیح نمی‌دانند (رک: حافظ‌نامه، ج ۱، ص ۱۱۲).

مروان حمار و آسیابان:

| | |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p>از قضا یک روز مروان حمار آن یکی در گردش آن یک در دوار زان بگفت استاد برگوی آشکار گفت استاد ای امیر کامکار تا دگر بارش کشم در زیر بار گردن خود را تکان سازی چه کار عقل و هوشی چون شما ای شهریار از برای آن خرک بندم بکار (لبخند کویر، فدائی: ص ۱۴۴)</p> | <p>بر در یک آسیابی میگذشت دید یک خر بسته بر سنگ اوستاد زنگی اندر گردن خر بسته دید بودن این زنگ با خر بهر چیست گر که استاد او مرا آگه کند گفت مروان: گر که خر استاد و داد گفت: گر کردم خری پیدا که داشت باز مجبورم که فکر تازه‌ای</p> |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

حکایتهای «شاه قاجار و رفتگر» (همان: ص ۱۴۲) و «سان دیدن آریامهر از گروهان ارتش» (همان: ص ۱۴۳) از دیگر نمونه‌های چنین طنزی است.

۳-۴ به شعر در آوردن احادیث و آیات قرآنی:

حکایت زیبا و طنزآمیز زیر علاوه بر تلمیح به داستان دو پیامبر الهی که هر دو در قرآن مجید ذکر شده است، به حدیث «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ» نیز اشاره دارد:

| | |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p>دوست دارد ز دیگران افزون چون به چه خواستند کرد نگون بر زمین نه تو کودک محزون خواستندش کشند آمدنِ دون از نبوت ترا کنم بیرون (همان: ص ۹۶).</p> | <p>گفت شخصی که: خوشگلان را حق وین دلش بود که یوسف را گفت جبریل را که: رو نرمک ز کربلا ولی چو با آزه شد ندا گر که برکشیدی آه^۳</p> |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

در اشعار فدائی، صحنه قیامت و حشر صالحان و طالحان با تمام هولناکیش با بیانی لطیف و خنده‌دار، رعب از عدالت الهی را در دل انسان‌های خفته می‌اندازد بگونه‌ای که فریاد «رَبَّنَا عَامِلْنَا بِفُضْلِكَ وَ لَا تَعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ» از نهاد آنان بلند میشود (همان: ص ۹۶). فدائی در سروده‌هایش، از آیات

۳. در اساس: «شد ندا اگر که برکشیده‌ای آه» که در این صورت وزن مصراع مختل میشود.

و احادیث بسیاری بهره گرفته است؛ از جمله: «وَ إِنَّهَا لِبَسْبِيلٍ مُّقِيمٍ»^۴ (همان: ص ۱۰۵)، «لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا»^۵ (همان: ص ۲۳۱)، «مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^۶ (همان: ص ۱۶۸)، «وَ إِنَّهَا لِبَسْبِيلٍ مُّقِيمٍ»^۷ (همان: ص ۱۰۵) و احادیثی چون: «و عَفْوٌ عَنِ نِسَاءِ النَّاسِ تَعَفُّ نَسَائِكُمْ»:

چشم بد دور کن ز همسر غیر
تا بماند عقیف همسر تو
چون در دیگران اگر کوبی
هم بکوبند دیگران در تو
(همان: ص ۲۱۳)

و دعای «فیالیتنا کنا معکم» (همان: ص ۱۳۷).

۴-۴ به شعر در آوردن ضرب‌المثلها:

آگاهی از فرهنگ شفاهی کمک زیادی به طنزپردازان و شیوه بیان آنان خواهد کرد. در اقوام مختلف، ضرب‌المثل‌های ویژه‌ای وجود دارد که گنجینه‌ای از فرهنگ آنان محسوب میشوند. پیش از این، به برخی از امثال بکاررفته در سروده‌های فدائی اشاره کردیم. در اینجا به ضرب‌المثل عربی «كُلُّ قَصِيرٍ فِتْنَةٌ» اشاره میکنیم:

مرد قد کوتاهی شکایت برد
نزد کسری ز مردکی دیگر
گفت شه: رو که ظلم نتواند
کوتهان را نمود هیچ نفر
او برآورد ناله و فریاد
کای شه‌نشاه معدلت گستر
آخر آن ظالم ستمگر بود
قدش از قد بنده کوتاه‌تر
(همان: ص ۱۴۳)

فدائی گاه با تغییر ضرب‌المثل هنرنمایی خود را دوچندان میکند. وی با تغییر مثل رایج «ز گهواره تا گور دانش بجوی» به «ز گهواره تا گور در فکر شوی» لبخند را بر لبان خوانندگان مینشاند:

مادر زال خویش را میبرد
نزد دکتر به دوش خود فرزند
چون ظریفی میان ره دیدش
با جوان گفت با صدای بلند
که علاج دواى او شوهر
باشد ای جان من نه شربت قند
زال چون این شنید با همه ضعف
جست از جای خود بسان سپند
با پسر گفت: جان مادر، گوی
کیستند این جناب دانشمند
(همان: ص ۴۸)

۴. حجر، ۷۶.

۵. آل عمران، ۱۹۸، نساء، ۵۷ و ۱۲۲، مائده، ۱۱۹، توبه، ۸۹، مجادله، ۲۲.

۶. آل عمران، ۵۴.

۷. حجر، ۷۶.

۴-۵ استفاده از واژه‌های بومی:

فدائی واژه‌ها و مفاهیمی را از دیار خود - طبس خراسان - به طنز خود وارد کرده است؛ حتی همشهریان و هم‌ولایتیهای این شاعر از نیش طنز او در امان نمانده‌اند. فدائی شاید از این منظر توانسته باشد بر شدت گزندگی سخنش بیفزاید و کاستیها را درشتتر نشان دهد؛ زیرا در ذات این واژه‌ها، قابلیت شگفت‌انگیزی نهفته است که تأثیر سخن را افزایش میدهد. فدائی بخوبی از این واژه‌ها بهره برده؛ هرچند بسامد محدود استفاده از آنها، بومی‌گرایی طنز را کمرنگ کرده است. اشعار مربوط به خانه‌سازی چپروک (همان: ص ۱۳)، نامه به آقای قریشی (همان: ص ۱۸ و ۲۰) و خطاب به آقایان اصفهک (همان: ص ۱۹) تنها اشعار دارای رنگ بومی در میان سروده‌های او محسوب میشوند. شاعر از زبان محاوره نیز در دیوارهٔ همنشینی واژه‌ها در شعر بهره برده است. این واژه‌ها با توجه به کاربردشان در زبان محاوره، جایگاه خود را در طنز فدائی یافته و خوش نشسته‌اند. فدائی در باب چهارم کتابش با زبانی ساده و بیری با لهجه‌ای شیرین چنین از کمبود امکانات گله میکند:

یه نفر توی ده ما نیسته خوشحال کچر؟
غم میه ور سرما از در و دیفال کچر؟
پنج ساله شده از زلزله چپروک خراب
راس نکر خانۀ ما دولته تا حال کچر؟
شهریا خو همگیشا مخورن گوشت و پلو
ما قروت خشکۀ بی ماسق پس ملال کچر؟
(همان: ص ۳۰)

علاوه بر این سروده که تنها سه بیت آن را نقل کردیم، سه بومی سرودهٔ دیگر نیز در لبخند کوبیر (ص ۳۰-۳۵) تحت عنوان «اشعار فکاهی بزبان محلی خود مؤلف البته بطور نیم‌بیز» به همراه معانی برخی واژه‌ها بطبع رسیده است. مسلماً این اشعار از نظر زبانی و همچنین تاریخی ارزش فراوانی دارند.

۵-طنز فدائی در قیاس با طنزپردازان روزگار خود

در آثار طنزپردازان - بویژه اگر در یک روزگار زیسته باشند - مضامین مشترک بسیاری یافته میشود. میتوان این موارد مشترک را با یکدیگر مقایسه کرد و میزان توفیق و تأثیر کلام هر یک را به نسبت دیگری سنجید. در این بخش از مقاله برآنیم تا به‌اجمال مقایسه‌ای میان برخی موضوعات یکسان در اشعار محمدحسین فدائی و طنزنویسان و شاعران طنزگوی مشهور معاصر - که اغلب با نام مستعار و در مجلات معتبری چون توفیق و گل‌آقا مطالبی به چاپ میرسانده‌اند - انجام دهیم. یکی از این موارد مشترک را در زیر از نظر میگذرانیم:

«بنده‌خدایی از همسایه‌اش به کلانتری سر گذر شکایت برد که همسایه‌ام به من توهین کرده و

گفته: اسب آبی! رئیس کلانتری از شاکی پرسید: چه وقت پیش این اهانت را به شما کرد؟

- شش سال پیش جناب سروان!

- آنوقت بعد از شش سال تو حالا از دست او شکایت میکنی؟!

- بله جناب سروان، چون من تا دیشب اسب آبی ندیده بودم.» (گل‌آقا، سال اول، شماره سوم: ص ۱۷).

فدائی این مضمون را چنین به شعر درآورده است:

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| از یکی مرد یک نفر ز رجال | به شکایت به دادگاهی رفت |
| آن فرومایه ابله حمال | که مرا مار عینکی خوانده است |
| شده شش سال و هفت ماه الحال | گفت: کی گفته؟ گفت: از آن روز |
| چونکه قاضی از او نمود سؤال | علت صبر اندر این مدت |
| بنده دیدم رئیس جان امسال | گفت: آن مار زشت را آخر |

(لبخند کویر، فدائی: ص ۹۴)

یکی از مهمترین معضلات جامعه در هر دوره‌ای، گرانی و وضعیت نابسامان اقتصادی است. با توجه به اهمیت و گستردگی این مشکل، بایسته است که شاعر مصلح و نقاد نسبت به آن واکنش نشان دهد. در مجله فکاهی توفیق در اینباره چنین آمده است:

| | |
|-------------------------------|-------------------------------------|
| مآلت ملت‌تی سربرزیر و آرامه | گرانگی روزافزون و مدامه |
| وضع اتوبوسهای شرکت زائد درامه | کار کارمند گرفتن مساعده و وامه |
| اسم آفتابه دزد دائماً بدنامه | دنیا همیشه برای کله‌گنده‌ها به کامه |

(توفیق، شماره ۴۲: ص ۶)

و یا در مجله گل‌آقا (سال اول، شماره سوم: ص ۳۲) در این باره میخوانیم:

«پائین بودن نرخ بعضی از تولیدات داخلی گاهی مسائل خنده‌دار و عجیبی را بدنبال دارد؛ مثلاً روز گذشته در همدان دو کودک دبستانی با شکستن فلک خود و روی هم گذاشتن پول خردهای آن یک اتومبیل پژو ۴۰۵ ساخت وطن خریداری و به مناسبت سالگرد ازدواج والدین خود به آنها هدیه دادند.»

اما فدائی درباره این مسأله، چنین زیبا و ادیبانه سروده است:

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| مرد ماهی‌فروشی بی‌ایمان | ماهیی را چو شصت تومان گفت |
| میفروشی به این بهای گران؟ | مشتری داد زد: همین تنها |
| حضرت یونس است داخل آن | داد پاسخ به او که: خیر آقا |

(لبخند کویر، فدائی: ص ۲۲۱)

این شاعر علاوه بر اینکه از زبان فاخری بهره برده و تسلط خود بر ادبیات کلاسیک فارسی و تلمیحات داستانی را نشان داده است، لحن محاوره‌ای و عامیانه‌ای هم به سخن خود داده و با استفاده از واژه‌ها و ترکیباتی چون: «داد زدن» و «خیر آقا» این ویژگی را تقویت کرده است. در این شعر کوتاه که خواننده در پایش به خنده واداشته میشود، حقیقت تلخی نهفته و شاعر استادانه

گرانی موجود در جامعه را در جامه طنز نمودار ساخته است. او دربارهٔ گرانی حق ویزیت پزشکان هم سروده است:

یکی مریض بر دکتر روانکاو
 پس از معاینه دانست کاو بود سالم
 پی معالجه گفتش که بیست بار بگوی
 ز بعد گفتن آنها پزشک گفت اکنون
 مریض بانگ برآورد حقان از من
 رسید و علت خود کرد چون بدو اظهار
 فقط مریض خیالی است مردک بیمار
 که سالم من او این گفته را نما تکرار
 چهل تومن پی حق‌العلاج بنده در آر
 گرفته‌اید و برون شد چو گفت چندین بار
 (همان: ص ۸۹)

به گرانی ویزیت پزشکان در مجلهٔ گل‌آقا (سال چهارم، شمارهٔ دوم، ص ۷) در قالب متنی منثور توجه شده که آنرا در اینجا نقل میکنیم:

«مژده رسیده که در دانشگاهها رشتهٔ جدیدی بنام پزشک خانواده ایجاد میشود که مشکلات پزشکی خانواده‌ها را حل کند. با توجه به هزینهٔ سرسام‌آور پزشکی، بد نیست که رشته‌ای نیز بنام مشاورهٔ اقتصادی خانواده ایجاد شود تا خانواده‌ها را راهنمایی کنند چگونه با روزی پانصد تومان درآمد، میتوان ویزیت سیصد چهارصد تومانی پرداخت و به نرخ ارز شناور دارو خرید؟»

با توجه به این چند نمونه و اینکه آنچه دیگران به نثر مینوشته‌اند، فدائی با زبانی شیرین و بصورتی فصیح، به شعر درمی‌آورد، میتوان دریافت که وی در طنز توفیق چشمگیری داشته است. متأسفانه مجال مطرح شدن این شاعر بخوبی فراهم نشده و گرنه در روزگار خود میتوانست بعنوان شاعری طنزگو، در راستای اصلاح جامعه به مردم خدمت کند.

نتیجه‌گیری:

محمدحسین فدائی (۱۳۰۴-۱۳۹۳ش) یکی از شاعران روزگار معاصر است که در گمنامی زیست و آنچنانکه شایسته بود، به جامعهٔ ادبی کشور معرفی نشد. وی اثری با عنوان *لبخند کویر* از خود برجای گذاشت که دربردارندهٔ تعداد قابل‌توجهی از طنزهای اجتماعی روزگار خود است. این سروده‌ها لطافت و ظرافت ویژه‌ای دارند و در مقایسه با دیگر سروده‌های مشابه آن روزگار (طبع شده در مجلات ویژهٔ طنز همچون *گل‌آقا* و *توفیق*) با مهارت بیشتری پرداخته شده‌اند. در هر حال، دوری فدائی از محافل ادبی و رسانه‌های ارتباطی پایتخت، ناشناخته‌ماندن او را در پی داشت؛ هر چند زندگی کردن در محیط روستایی زادگاهش - پیروک طبس - وی را از آلائشهای زندگی شهری دور نگه داشت و طبع روان و طنز او را در سلامت کامل حفظ کرد.

منابع:

۱. قرآن کریم.

۲. « تأملی در معنا و مراد طنز و جایگاه طنز در ادب فارسی»، شفیع شکیب، مرتضی، قند پارسی، سال ۱۳۸۵، شماره ۳۵، صص ۱۹-۲۵.
۳. «ارزش ادبی ابهام از دومعنایی تا چندلایگی معنا»، فتوحی، محمود، دانشکده ادبیات و علوم انسانی کجا، سال شانزدهم، شماره ۶۲، ۱۳۸۷.
۴. «طنز بسحق اطعمه»، رستگار فسایی، منصور، قند پارسی، سال ۱۳۸۵، شماره ۳۵، صص ۱۴۲-۱۲۵.
۵. «طنز چیست و طنزنویس کیست؟»، رادفر، ابوالقاسم، قند پارسی، سال ۱۳۷۳، شماره ۷، صص ۱۳۹-۱۵۰.
۶. از صبا تا نیما، آرین پور، یحیی، چاپ هشتم، تهران: زوار، ۱۳۸۲.
۷. امثال و حکم، دهخدا، علی اکبر، چاپ دوازدهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
۸. برداشت آخر (نگاهی به طنز امروز ایران)، صدر، رؤیا، تهران: سخن، ۱۳۸۵.
۹. تذکره الشعراء، سمرقندی، امیر دولتشاه بن علاءالدوله، به سعی و اهتمام و تصحیح ادوارد براون، لیدن: مطبعه بریل، ۱۳۱۸ ق.
۱۰. توفیق (مجله)، به صاحب امتیازی و مدیریت حسن توفیق، شماره ۴۲، ۲۹ بهمن ۱۳۴۳.
۱۱. حافظ نامه، خرّمشاهی، بهاء الدین، چاپ هفدهم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵.
۱۲. خنده سازان و خنده پردازان، صلاحی، عمران، تهران: علم، ۱۳۸۲.
۱۳. گل آقا (مجله)، صاحب امتیاز و مدیر مسئول: کیومرث صابری، سال اول، شماره سوم، ۱۵ مهر تا ۱۵ آبان ۱۳۷۰؛ سال چهارم، شماره دوم، ۱۹ فروردین ۱۳۷۲.
۱۴. لبخند کویر، فدائی، محمدحسین، مشهد: سخن گستر، ۱۳۸۳.